

## مجله پژوهش های تعلیم و تربیت اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۶، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۳

### بازشناسی مفهوم دینی عقل، مبنایی برای تعلیم و تربیت در اسلام\*

دکتر هادی وحدانی فر

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

#### چکیده

مقاله حاضر به بازشناسی ماهیت و مفهوم دینی عقل و نقش آن به عنوان مبنایی برای تعلیم و تربیت در اسلام، پرداخته است؛ در این پژوهش با واکاوی عقل از منظر لغویان، روایات و قرآن کریم به وجوه معنایی آن، از جمله: «موجود مجرد»، «قوهی درک»، «اندیشه»، «تمییز»، «انزجار از قبیح» و «کسب کننده علم»، دست یافته است؛ وجه اشتراک همه آن معانی، «موجود» است؛ که در عالم ملکوتی، «مخلوق روحانی» نام دارد، در عالم مَلکی، «قوه». ماهیت این موجود، در دو معنای «درک» و «بازدارندگی» ظهور می نماید. همچنین، عقل در مقابل «جهل» و «احمقی»، واقع می شود. عقل بر خلاف جهل، تمایل به خیرات «نظری» و «عملی» دارد و نسبت به تعلیم و تربیت «قبیح»، اثر بازدارندگی از خود نشان می دهد. روایات از «خیر و شر»، به عنوان «وزیران» عقل و جهل یاد می کنند؛ از این رو نقش تعلیم و تربیت عقل، از سوی معلم و متعلم، در حوزه نظری و عملی به سوی «عقل شدن» است؛ قرآن نیز عاقل و جاهل را مدح و ذم نموده و مصادیقی از خیر و شر را در تعلیم و تربیت دینی، امر و نهی کرده است. از این رو عاقل در حوزه تعلیم و تربیت، کسی است که در میدان حُسن «فاعلی» و «فعلی»، پا نهاده باشد؛ همچنین در پرتو آن، عقل با مجموعه ای از جذب «خوبی ها» و دفع «بدی ها»، همراه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۳

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱/۲۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده: hadivahdanifar820@gmail.com

گردیده است؛ تا عقل به سبب تربیت دینی، از قوه به فعل مبدل گردد؛ بنابراین، در این باره می‌توان، اهمّ مبانی تعلیم و تربیت عقل را، در پنج ضلع «علم نیک»، «ایمان نیک»، «نیت نیک»، «گفتار نیک» و «عمل نیک» خلاصه نمود؛ اولین مصداق بارز تعلیم و تربیت دینی در دو حوزه عقل نظری و عملی، خداشناسی و خداپرستی است.

### واژه های کلیدی

عقل، تعلیم، تربیت، جهل، خیر، شر.

### مقدمه

امروزه اهمیت عقل بر هیچ کسی پوشیده نیست؛ عقل در اسلام به عنوان وجه امتیاز انسان با سایر حیوانات مطرح شده است. علوم مختلف نظری و عملی، شکل گیری و پیشرفت خود را مرهون عقل می‌دانند. از سویی، عقل در حوزه تعلیم و تربیت به عنوان مبنایی برای حرکت و تکامل یاد می‌شود. هر چند وجود و ماهیت عقل در محافل اندیشمندان اسلامی، از دیرباز، به عنوان، منبع استنباط؛ (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۱؛ فارابی، ۱۴۰۵: ۵۹-۵۷)، قوه دراکه (فارابی، ۱۴۰۵: ۸؛ ابن سینا، ۱۳۷۵: ۸۳؛ محقق طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۲۴ و قطب الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۸۶) و عامله و ممیز، مطرح گشته است (نراقی، ۱۳۸۳ق، ۲۹-۲۸، نراقی، ۱۳۷۷: ۴۱-۳۹، طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۴۷)؛ اما آنچه از بازشناسی عقل، در لغت و روایات و قرآن، مورد غفلت واقع شده است، نقش مبنایی آن، در تعلیم و تربیت دینی است؛ هر علمی دانسته یا ندانسته عقل را به عنوان اصل موضوعه پذیرفته اند؛ ولی ماهیت حقیقی و فلسفه وجودی آن، با توجه به فلسفه خلقت بشر و نقش ارسال کتب و پیامبران، همچنان در حوزه تعلیم و تربیت دارای ابهام بوده است. در این رابطه می‌توان اذعان داشت که، ماهیت تعلیم و تربیت انسان، همان عقلانیت اوست؛ عقل به عنوان محمول ذاتی بشر، محسوب می‌گردد؛ به طوری که اگر عقلانیت از او سلب شود، انسانیت او فرو ریخته و نقش تربیتی او محال

می‌گردد. امروزه برخلاف تصور بسیاری از اندیشمندان سکولاری، عقل باید توسط سربازان خیر عجین گردد، در غیر این صورت، با همراهی سربازان شر، عقل جایگاه تربیتی خود را از دست داده و مبدل به جهل و احمقی می‌گردد؛ امام علی (ع) و امام سجاد (ع) به عنوان مریبان حقیقی حوزه تعلیم و تربیت، از نوع تعلیم و تربیت سربازان شر، تعبیر به «اهل جهل» (نهج البلاغه، خطبه ۴۱)، «عدم زرنگی» (همان، خطبه ۲۰۰)، «شبه عقل» و «ضلال عقل» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۸) یاد می‌نمایند. به طوری که امام علی (ع) از معلّم و متعلّم به عنوان «عالم نما» و «آدم نما» یاد می‌کند؛ چنانچه در شمردن مغبوض ترین خلایق بعد از مرد جائز این چنین می‌فرماید: «...و رجل قَمَشَ جهلاً، مَوْضِعَ فی جَهَّالِ الامه... قد سَمَاءُ اَشْبَاهُ الناسِ عالمًا و لیس به...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷). قرآن نیز تربیت شدگان این مکتب را با تعبیری از جمله آنها «نمی‌دانند»، «نمی‌فهمند»، «تعقل نمی‌کنند»، «کر و کورند» و «بدترین جنبندگانند» یاد می‌نماید.

### ۱- ماهیت عقل و نقش تعلیمی و تربیتی آن در نزد لغویون

عقل، واژه ای عربی است و معادل آن در فارسی خرد، اندیشه و گاهی هوش به کار برده شده است. (دهخدا، ذیل واژه «عقل»). در لغت عرب نیز به همین معنا اشاره شده است.

لغت دانان عرب، برای عقل معانی مختلفی استعمال نموده اند؛ که در قرآن، روایات، عرف عام و خاص مردم به وفور مشاهده می‌گردد؛ در اینجا به برخی تعاریف عقل و مفهوم شناسی آن، مورد اشاره قرار گرفته و تحلیل می‌شود.

حسن بن عبدالله عسکری در فرق بین علم و عقل می‌گوید:

«أن العقل هو العلم الأول الذی یزجر عن القبائح و کل من کان زاجره أقوى کان أعقل»، عقل، علم اولیه ای است که از قبایح، منع و منجر می‌کند؛ لذا هر کس از قبایح منجرتر باشد از لحاظ عقلی قوی تر است. (عسکری، ۱۴۰۰: ۷۵)

وی می گوید بعضی به معنای «منع از قبیح» و «حفظ و بستن» استعمال نموده اند. کلام ایشان دارای وجوه معنایی متفاوتی است؛ اما به نظر می رسد که طبق تعریف ایشان عقل، علم اولی و ابتدایی است که به نوعی از تعلیم و تربیت بالقوه دینی برخوردار گشته است؛ پس نمی تواند عقل مرادف علم باشد.

راغب اصفهانی از اصل عقل به معنای «امساک و استمساک» یاد می کند؛ یعنی بند کردن، نگه داشتن و باز ایستادن. ایشان با استناد به تعبیر اعراب که می گویند: «عقل البعیر بالعقل» یعنی شتر را با ریسمانی بست. همین معنا را اراده می نماید. (اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸) به نظر می رسد راغب اصفهانی در تعریف دیگری، عقل را قوه ای می داند که بعد از تعلیم (شناخت) خوب و بد، موضع مخالف و موافق پیدا می نماید؛ همچنین وی در تعریف دیگری از عقل، به عنوان قوه ای یاد می کند که آمادگی قبول علم را دارد و از آن علم، فائده می برد. پس عقل قوه ای است بعد از تعلیم خوبی و بدی، به یکی روی می آورد و از دیگری منزجر می گردد. راغب اصفهانی از این نوع تعریف، به عقل «مطبوع» یاد می کند. (همان، ۵۷۸) از دیگر سو، راغب برای واژگانی همچون، «حصین»، «دیه»، معنای «بازدارندگی» و «بستن» با توجه به معنای عقل تفسیر نموده است. (همان، ۵۷۹-۵۷۸).

فخرالدین طریحی نیز با توجه به اصل معنای حبس و انزجار، عاقل کسی را می داند که نفس خود را از هوی حبس کرده و منع کند. «العاقل هو الذی یحبس نفسه و یردها عن هواها و من هذا قولهم: اعتقل لسان فلان: إذا حبس و منع من الکلام. و منه عقلت البعیر». (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۲۶). پس خاستگاه تعلیم و تربیت در اسلام، تعلیم و تربیت عقل، توسط عاقل است. طریحی معنای دیگری را از صاحب قاموس به عنوان «قوه و نور روحانی درآکه» نقل می نماید، ایشان این معنای عقل را حق می داند و همچون راغب اصفهانی از آن تعبیر به «عقل مطبوع» می نماید؛ چنانچه گفته است: «گفته شده عقل به معنای نور روحانی است که

نفس به واسطهٔ او علوم ضروری و نظری را درک می‌کند؛ این نیرو ابتدا در درون فرزند جای دارد و به مرور زمان شروع می‌کند به رشد و نمو تا اینکه در زمان بلوغ کامل شود». (همان) پس عقل به عنوان قوهٔ دراکه است که قدرت درک علوم بدیهی و نظری را دارد؛ منتها در زمان طفولیت و کودکی به صورت بالقوه، دراکه است و به مرور، این قوه از مراتب شناخت طبیعی به مراتب اعلای عقلی می‌رسد. همچنین ایشان گفته است گاهی عقل چیزی است که در مقابل جهل قرار داده می‌شود. (همان) در این صورت، ممکن است عقل را مرادف با علم دانسته باشد؛ همچنین وی علاوه بر آن معانی بیان داشته که عقل در معنای «قوهٔ نفس»، «فهم و درک» و غیره نیز، به کار رفته است... (همان).

ابن منظور می‌گوید: «العقل الحجر و النهی ضد الحمق» است که به معنای خرد و بازداشتن در مقابل حماقت و ابله‌ی به کار برده شده است؛ همچنین بیان داشته، عقل در معانی دیگر از جمله «قلب»، «ثبیت امور»، «حبس نفس از هوی»، «دیه» نیز استعمال گردیده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۴۵۸) آنچه از این استعمال بر می‌آید، این است که مربی و شاگرد باید در مقام تعلیم و تربیت، از خرد و بازداشتگی نفس از قبایح و هوی نفس، برخوردار باشند؛ در غیر این صورت، نوع تعلیم و تربیت مربی و شاگرد، در مقام نظری و عملی غیر عقلانی، یعنی احمقی که ضد آن باشد، مبدل می‌گردد؛ زیرا روش تعلیم و تربیت، مجازی و غیر واقعی بوده و از اهداف انسانیت به دور است؛ این نوع تربیت، جهل و به سوی خواهش‌های نفسانی سوق داده می‌شود؛ در این صورت، تعلیم و تربیت، حیوانی خواهد بود. در روش احمقی و حیوانی، فساد عقل اتفاق افتاده است. عبدالله عسکری وجه نامگذاری احمق را ضعف عقلی می‌داند (عسکری، ۱۴۰۰: ۹۴)؛ لذا در این نوع تعلیم و تربیت، اندیشه و رفتار غلطی بروز می‌نماید و می‌تواند از لحاظ منطقی، بین عاقل و احمق، تقابل ملکه و عدم ملکه برقرار باشد؛ مانند بینایی و کوری؛ یعنی فردی که مورد تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، باید

شأنیت عقل در وجود او محقق باشد و اگر او از این شأنیت استفاده نکند؛ یعنی از قبایح و هوی نفس، خودش را باز ندارد به سوی احمقی (فساد عقل) که عدم ملکه است، سوق داده می شود؛ زیرا انسان شأنیت وجودی عقل را دارد؛ در صورت فساد عقل، از حمایت غیر عقل که همان تربیت حیوانی و احمقی است برخوردار می گردد. هر چند در بروز فساد عقل، علل و عوامل تربیتی بسیاری دخالت دارند؛ نوع بارز آن را می توان تبعیت هوی نفس بر شمرد. آیه قرآن از این تلقی به بصیرت و کوری یاد می کند... «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ». (الرعد: ۱۹) دانستن زمانی محقق می گردد که او صاحب عقل باشد؛ در غیر این صورت، او فردی کور خواهد بود. آیه بیان می کند که متعلم در جایی که نزول قرآن را (بعد از بیان روشن) حق بداند، فرد عاقل خواهد بود؛ در غیر این صورت، او فردی احمق خواهد بود که از فساد عقل برخوردار گشته است. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». (الأنفال: ۲۲) «بدترین جنندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند». در این آیه، علت اندیشه نکردن آنان را تبعیت هوای نفس و میل به قبایح می داند که به نوعی دچار فساد عقل گشته اند.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». (الحج: ۴۶)

آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟ چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود.

به نظر می رسد با توجه به معانی زیاد عقل، می توان از یک معنای جامعی سخن گفت؛ در این باره احمد ابن فارس، علاوه بر ذکر برخی معانی درباره عقل، می گوید: به نظر می رسد تمام این معانی در معنای جامع «جلوگیری و نهی کردن» ریشه دارد، بر این اساس، «قلعه و حصن»، بدان سبب که مانع ورود دشمن

می‌گردد، عقل خوانده می‌شود، چنانکه بر «دیه»، با توجه به اینکه از ریختن خون جانی جلوگیری می‌کند، عقل گفته می‌شود؛ (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴: ۷۱-۶۹). از این رو، در تعلیم و تربیت دینی، باید موجود دارای عقل را محور قرار داد که شأنیت تربیت‌پذیری را داشته باشد.

در مکتب دینی، هدف از تعلیم و تربیت، به فعلیت رساندن موجود عاقل است؛ یعنی عقل بالقوه را، بالفعل نمایند؛ بنابراین در این مکتب، شخص عاقل، کسی خواهد بود که علاوه بر داشتن اندیشه، باور (ایمان)، نیت و گفتار نیک در میدان عمل نیز، از تربیتی نیک، برخوردار گردد. امام سجاد (ع) همین راه را ترسیم نموده و از خداوند خواستار است. (صحیفه سجادیه: دعای (۲۰)).

به نظر می‌رسد همهٔ مرییان الهی - از جمله پیامبران و امامان معصومین - به دنبال تحقق چنین تعلیم و تربیتی بوده‌اند. البته این هدف تعلیم، خود در جهت قرب الهی بوده و منافاتی با عاقل شدن ندارد. ابن فارس در مورد شخص عاقل می‌گوید: «عاقل» کسی است که حابس از قول و فعل نکوهیده باشد؛ «من ذالک العقل و هو الحابس عن ذمیم القول و الفعل». (ابن احمد، ج ۱، ۱۵۹). پس شخص عاقل در نظر او، شخصی است که رفتار و گفتار او مذموم نباشد. فارابی نیز در وجه نامگذاری عاقل همین معنا را مورد تأیید قرار داده و می‌گوید: «عاقل کسی است که، صاحب رأی یا خوبی رأی باشد و به سوی عواقب محموده عمل نماید؛ و او انسان فاضل و خیر، در کار خود است». (فارابی، ۱۴۰۵: ۵۹-۵۷)،

خلیل ابن احمد می‌گوید: «العقل نقیض الجهل» و اسم فاعل آن را عاقل در نظر گرفته است (ابن احمد، ج ۱، ۱۴۰۹: ۱۵۹) با این فرض، عاقل در مقابل جاهل قرار می‌گیرد و از لحاظ منطقی، نبود عقل، وجود جهل را اثبات می‌کند؛ پس، مبنای تعلیم و تربیت اسلامی، عقل است؛ در غیر این صورت با نبود آن، جهل محقق می‌گردد؛ آنگاه تعلیم و تربیت، کاری دشوار، بلکه محال است. این نوع تلقی نیز، در مورد تربیت احمق، خواهد بود. قرآن ثمرهٔ عملی تربیت غیر عاقلان

را، اینگونه بازگو می نماید: «ای پیامبر آنها را بترسانی یا نترسانی آنها ایمان نمی آورند»؛ یعنی تحت تعلیم و تربیت دینی و اسلام قرار نمی گیرند. خلیل ابن احمد در جای دیگری، جهل را در مقابل علم قرار داده است. گفته است: «الجهل نقیض العلم». (ابن احمد، ج ۲، ۱۴۰۹: ۱۵۲) از این رو، لفظ عاقل و عالم علاوه بر اینکه تفاوت هایی دارند، در اصطلاح، مترادف هم هستند یا اینکه از لحاظ ظاهر، علم، مقدمه ای برای عاقل شدن است؛ یا اینکه علم می آید تا عاقل بالقوه را، عاقل بالفعل نماید؛ به عبارتی منظور از عالم، یعنی عاقل بالفعل است. در مقابل، دو لفظ جاهل و احمق نیز همین بحث جاری خواهد شد.

## ۲- ماهیت عقل و نقش تعلیمی و تربیتی آن در قرآن کریم

معانی عقلدر لغت بامعانی آن در قرآن نیز، همخوانی دارد؛ چرا که قرآن عربی است و لغات عرب، مفهوم شناسی قرآن است. پس تعلیم و تربیت مطرح شده، در قرآن نیز جاری خواهد بود؛ لذا از تکرار تطبیقی آن، خودداری می شود؛ اما جهت تکمیل بحث، به مفهوم شناسی عقل و مرادفات آن بسنده می نمایم.

واژه «عقل» به معنی اسمی در قرآن نیامده و فقط به صورت فعل و دارای مشتقات فراوانی مثل «عَقْلُوهُ»، «يَعْقِلُونَ»، «تَعْقِلُونَ»، «نَعْقِلُ» بکار رفته است.<sup>۱</sup>

برخی گفته اند: هر کجا در قرآن واژه عقل به کار برده شده است به معنای فهم، درک و معرفت به کار برده شده است؛ (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۲۸)؛ مانند: «ثُمَّ يُحَرِّفُونَ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». (سوره بقره، آیه ۷۵) «یعنی آن را پس از فهمیدنش دگرگون می کردند، در حالی که می دانستند». وَ «هُمْ يَعْلَمُونَ» راجع بتحریف و عَقْلُوهُ راجع به فهم کلام الله است. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره ملک، آیه ۱۰). «و گفتند: اگر گوش می دادیم و

<sup>۱</sup> - در قرآن امرتبه ماده عَقْلُوهُ، ۲۲ مرتبه ماده يَعْقِلُونَ، ۲۴ مرتبه ماده تَعْقِلُونَ، ۱ مرتبه نَعْقِلُ.

می‌فهمیدیم و در میان اهل سَعیر نمی‌بودیم». «وَمَا يَعْقُلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (سوره عنکبوت، آیه ۴۳). «جز دانایان آن را درک نمی‌کنند».

راغب اصفهانی، عقل را در قرآن به دو معنا اطلاق کرده است: «العقل يقال للقوة المتهيئة لقبول العلم» یکی به معنای قوه و نیرویی که آمادگی پذیرش علم را دارد. «يقال للعلم الذي يستفیده الإنسان بتلك القوة عقلاً». دیگری به معنای علمی که فایده برای انسان دارد و آن علم به وسیله آن قوه به دست می‌آید. به نظر می‌رسد که در اینجا راغب عالم را همان عاقل فرض کرده است.

از طرفی، ایشان برای هر کدام از معانی قاعده‌ای را در لسان آیات بیان کرده است. مبنی بر اینکه هر کجا به خاطر «عدم عقل»، خداوند رفع تکلیفی از عبد کرده است؛ به معنای اول بوده است؛ و هر کجا خداوند به خاطر «عدم عقل»، کفار را مذمت کرده است به معنای دوم استعمال شده است؛ مانند آیه: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ لَّهُمْ غَمٌّ لَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (سوره البقره: آیه ۱۷۱). آیه «وَمَا يَعْقُلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (سوره عنکبوت، آیه ۴۳). نحو ذلك من الآيات. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸).

همچنین، عقل در زبان قرآن با واژه‌هایی از جمله «نهی»، «حجر»، «لب»، «قلب» مرادف گشته است. در توضیح هر کدام بر اساس شواهد قرآنی می‌توان گفت: عقل را از آن جهت «نهی» نامیده شده که «باز دارنده» انسان از ارتکاب زشتی‌ها و ناپسندی‌ها است؛ چنانکه جوهری در صحاح می‌نویسد «نهی مفرد نهی و نهی به معنای عقول است چون از قبیح نهی (بازمی‌دارد) می‌کند». (جوهری، ج ۴: ۲۵۱۷). قرآن کریم در این باره می‌گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى». (سوره طه، آیه ۲۰). همانا در این کار نشانه‌هایی برای صاحبان عقل است. یا در آیه‌ای دیگر آمده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ». (سوره نازعات، آیه ۴۰). در آیه به معنای «بازداشتن نفس» از هوی استعمال گردیده است. در این صورت عقل را نهی می‌گویند چون فرد را از هوی نفس باز می‌دارد.

عقل به اعتبار «نگه دارندگی»، «الحجر» نامیده شده است؛ به عبارت دیگر، عقل از این رو حجر نامیده شده است که اطراف نفس را سنگ چین می کند و آن را در دژ محکم خویش محفوظ نگه می دارد». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۰۷). چنانچه در قرآن آمده است: «هل فی ذلک قسم لذی حجر». (سوره فجر، آیه ۵) آیا برای اهل خرد در این امور سوگندی نیست؟

عقل را «لب» نامیده اند چون در اصطلاح عرب، خالص و صاف شده هر چیز را لب می گویند. (فیومی، بی تا، ۸۱۱) قرآن در این باره می گوید: «أَنَّ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ». همانا در خلقت آسمان و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه هایی از عظمت خداوند نزد صاحبان خرد است.

علامه طباطبایی منظور از واژه «لب» را در آیه «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» به معنای عقل دانسته است؛ و واژه عقل را در قرآن یک کلمه مستحدثه می داند. ایشان در تفسیر آیه فوق می فرماید: «کلمه «ألباب» جمع «لب» است، در مورد انسان ها به معنای «عقل» به کار برده شده است ۲، چون عقل در آدمی مانند مغز گردو است نسبت به پوست آن؛ لذا در قرآن «لب» به همین معنا استعمال شده، گویا کلمه عقل به آن معنایی که امروز معروف شده یکی از اسما مستحدثه است، که از راه غلبه استعمال این معنا را به خود گرفته، به همین جهت، کلمه عقل هیچ در قرآن نیامده و تنها افعال مشتق شده از آن در قرآن استعمال شده است، مانند «یعقلون» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۹۶).

<sup>2</sup> - درباره فرق بین عقل و لب نکته ظریفی اشاره شده است. می توان مراجعه کرد به کتاب الفروق فی اللغة، ص ۷۷. همچنین طبرسی گفته است: عقل، فهم، معرفت و لب نظیر هم اند.

همچنین در روایتی از پیامبر بزرگ اسلام (ص) در تفسیر این آیه مراد از «اولو الالباب» را «عقلا» می‌داند، «والعقلاء هم اولوالباب الذین قال الله تعالی مایتذکر الا اولوالباب» (کلینی، ۱۴۰۷: حدیث ۱۱).

از این رو واژه «أولوالباب» که به معنای صاحبان اندیشه و خرد در قرآن به کار برده شده، همان معنای مرادفی «اهل عقل» یا واژه «عقل» در روایات است؛ که خود دارای ویژگی‌های بخصوصی است که در غیر عاقل یافت نمی‌شود.<sup>۳</sup>

«قلب» نیز گاهی به معنای قوه شعور و ادراک که همان عقل باشد، استعمال گردیده است. قرآن در این باره می‌گوید: «افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها». (سوره ی حج، آیه ۴۶). آیا در زمین گردش نمی‌کنند تا برای این‌ها قلب‌هایی باشد که با آن حقایق را دریابند.

از طرفی، عقل با واژگانی همچون «تفکّر»، «تفقه»، «تدبر» و «تعلم»، در قرآن به کار برده شده است که می‌تواند از نشانه‌ها، لوازم و مراتب عقل محسوب گردد. هر چند این تعابیر، تفاوت‌ها و معانی ظریفی به همراه دارد.<sup>۴</sup>

با توجه به مطالب بیان‌شده، عقل با تعلیم و تربیت فطری و الهی در یک راستا بوده و نسبت به آن واکنش نشان داده و به کمال می‌رسد؛ اما چیزی که در مقابل، به عنوان مانعی بر سر راه تربیت صحیح قرار می‌گیرد؛ همان هوی و هوس و منیت

<sup>۳</sup> - برای نمونه حدیث «عقل و جهل» و حدیث «اهل عقل و فهم»، نمونه‌هایی از خصوصیات و ویژگی‌های صاحبان آن است.

<sup>۴</sup> - مثلاً در روایت آمده است: «وَ دَلِيلُهَا [عقل] الْعِلْمُ و... دَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ» الکافی، ج ۱، حدیث ۱۲. درباره تفاوت‌های عمده و لطائف این لغات می‌توان به کتاب لغات عرب، خصوصاً کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مراجعه کرد. ولی به هر حال معانی اندیشیدن است اما نوع خاص و با کیفیت خاصی است.

<sup>۵</sup> - مثلاً در تفاوت بین تفکر و تدبر آمده است: «(الفرق) بین التفکر و التدبر أن التدبر تصرف القلب بالنظر فی العواقب، و التفکر تصرف القلب بالنظر فی الدلائل. و سنین اشتقاق التدبر و أصله فیما بعد». عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ص: ۶۷.

استقلالی فرد و جمع است؛ که از آن به عقل فردی و جمعی یاد می‌شود. نشانه‌های این تعلیم و تربیت غلط فردی و جمعی را می‌توان در آیات «انا ربکم الاعلی» (فرعون) و «اکثرهم لایعقلون» دانست.

### ۳- ماهیت عقل و مبنای تعلیم و تربیتی آن در روایات

روایات پیرامون عقل بسیار زیاد است و هر کدام از زوایای خاصی عقل را مبنایی برای تعلیم و تربیت می‌دانند. در این روایات، به خوبی نشان می‌دهد که تعلیم و تربیت دینی باید بر کدام روش و اساس، حرکت نماید. اینک به برخی روایات در بازشناسی عقل و تعلیم و تربیت دینی پرداخته می‌شود.

۱- در حدیث مفصلی آمده که راهبی معروف به «شمعون بن لاوی بن یهودا» که جدش یهودا از حواریان حضرت عیسی بوده، خدمت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - رسیده، مسائل بسیاری پرسید و همه را پاسخ شنید، در نتیجه ایمان آورد و نبوت آن جناب را تصدیق کرد. ما از این حدیث، تنها به نقل محل حاجت اکتفا می‌کنیم:

«شمعون گفت: بفرمائید عقل چیست؟ چگونه است؟ آنچه از آن منشعب می‌شود و آنچه منشعب نمی‌شود، چیست؟ اقسامش را بیان کنید.

رسول الله (ص) فرمود: عقل، عقال (زانوبند) جهل است، به زانوبند شتر تشبیه شده، نفس همانند پلیدترین جانوران است، اگر زانوبندش نزنند، سرگردان شود؛ پس عقل، عقال و جلوگیری از جهل است، خدا عقل را آفرید، دستور داد بیا، آمد، امر کرد برو، رفت، فرمود: به عزت و جلالم، مخلوقی بزرگ تر و مطیع تر از تو نیافریده‌ام، به تو آغاز کنم و به تو از سر گیرم، ثواب مال توست، عذاب هم برای تو...» (حرانی، ۱۴۰۴: ۱۶).

همین حدیث از امام باقر (ع) با مضمون دیگری نقل شده است؛ که می‌فرماید: «به وسیله تو امر و نهی می‌کنم و ثواب و عقاب می‌دهم» (کلینی، ۱۴۰۷، باب

عقل و جهل: حدیث ۱). این روایات ماهیت عقل و رویکرد تعلیم و تربیت‌پذیری او را بیان می‌دارد؛ لذا در شیوه آموزش می‌توان از دو روش بشیر و نذیر، بهره برد.

۲- حدیث دیگری تحت عنوان «خلقت عقل و جهل» از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است؛<sup>۶</sup> در این حدیث شریف، عقل اولین مخلوق از موجودات روحانی دانسته شده است که فرمان خدا را شنید و اطاعت کرد؛ در مقابل، جهل به عنوان اولین مخلوق که فرمان خدا را درک کرد اما فرمان نبرد؛ لذا خداوند برای عقل وزیر «خیر» و برای جهل وزیر «شر» را به همراه ۷۵ سرباز برای هر کدام قرارداد؛ از این رو، انسان به توسط عقل و جهل، موجب ثواب و عقاب می‌گردد؛ به عبارتی عقل و جهل، حسن و قبح را در مقام عقل نظری درک کرده و حکم به خوبی و بدی می‌دهد و او را در مقام عقل عملی می‌کشاند؛ لذا تعلیم و تربیت مری باید به گونه‌ای باشد که بستر را برای عقل و وزیر و سربازان آن فراهم نماید. از سویی متعلم را از جهل و وزیر و سربازان او دور بدارد. در اینجا می‌توان به جهت اهمیت بحث، مصادیق سربازان عقل و جهل را یادآور شد. «ایمان و ضد آن کفر؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار حق؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی؛ و دادگری و ضد آن ستم؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ و سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی؛ و چشمداشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ و توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ و نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی؛ و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ و شعور و ضد آن حماقت؛ و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی؛ و

<sup>۶</sup> - درباره این حدیث شروحي به نگارش آمده است از جمله: شرح اصول کافی ملاصدرای شیرازی و الشافی فی شرح الکافی، للمولی خلیل القزوينی، ج ۱؛ ص ۲۳۷ «قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ، فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ أَي رَعَايَةَ الْأَدَابِ الْحَسَنَةِ لِتَحْصِيلِ عِلْمِ الدِّينِ وَالْعَمَلِ بِهِ بِقَدْرِ الْوَسْعِ (وَالْجَهْلِ) أَي الْإِخْلَالَ بِالْأَدَابِ الْحَسَنَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي حَدِّ الْعَقْلِ». و امام خمینی (ره) این حدیث را به عنوان کتاب جنود عقل و جهل به تشریح آن پرداخته است.

خوشرفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ و فروتنی و ضد آن خودپسندی؛ و آرامی و ضد آن شتابزدگی؛ و خردمندی و ضد آن بیخردی؛ و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛ و رام بودن و ضد آن گردنکشی؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛ و شکیائی و ضد آن بی تابی؛ و چشم پوشی و ضد آن انتقام جوئی؛ و بی نیازی و ضد آن نیازمندی؛ و بیاد داشتن و ضد آن بی خبر بودن؛ و در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره گیری؛ و قناعت و ضد آن حرص و آز؛ و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ و دوستی و ضد آن دشمنی؛ و پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی؛ سرفرودی و ضد آن بلندی جستن؛ و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛ و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛ و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛ و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ و امانت و ضد آن خیانت؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ و چالاکی و ضد آن سستی؛ و زیرکی و ضد آن کودنی؛ و شناسائی و ضد آن ناشناسائی؛ و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن؛ و یک روئی و ضد آن دغلی؛ و پرده پوشی و ضد آن فاش کردن؛ و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی؛ و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛ و خودپوشی و ضد آن خود آرائی و تقیه و ضد آن بی پروائی؛ و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛ و خود آرایبی برای شوهر و ضد آن زنادادن؛ و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ و حیا و آزر و ضد آن بی حیائی؛ و میانه روی و ضد آن تجاوز از حد؛ و آسودگی و ضد آن خود را برنج انداختن؛ و آسان گیری و ضد آن سخت گیری؛ و برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛ و تندرستی و ضد آن گرفتاری؛ و اعتدال و ضد آن افزون طلبی؛ و موافقت با حق و

ضد آن پیروی از هوس؛ و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ و سعادت و ضد آن شقاوت؛ و توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛ و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛ و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن؛ و سخاوت و ضد آن بخیل بودن. پس تمام این صفات (هفتاد و پنجگانه) که لشکریان عقلمند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را بایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا متدرجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیایشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش بدست نیاید خدا ما و شما را بفرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد». ((کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: حدیث ۱۴۲۱).

از آنچه بیان شد می توان گفت: عقل به صورت (اجمال) بالقوه و بالفعل (تفصیل)، حقیقتاً مبنایی برای تعلیم و تربیت بشر از سوی خدا در عالم ملکوتی و ملکی خلق شده است تا از این طریق، وجه امتیاز با سایر موجودات باشد. از سویی، با همه عظمتی که خداوند برای عقل قائل گشته است، نمی توان او را عاقل نامید؛ بر خلاف عالم خواندن خدا که صحیح است؛ زیرا عقل، مخلوق یا قوه ای برای متصف شدن به علم است؛ یا قوه ای برای اندیشیدن و تمیز بین خوب و بد است. این نوع بیان، از ذات خداوند به دور است؛ مگر اینکه گفته شود، خداوند کار عقلایی می کند؛ یعنی ظلمی روا نمی دارد و کار عبثی انجام نمی دهد تا مرادف با کار حکیمانه باشد که در این صورت اشکال نقص در خدا، پیش نخواهد آمد؛ زیرا خداوند بر عکس انسان، کمال بالفعل است و تعلیم و تربیت پذیر نیست؛ اما خداوند در راستای کار حکیمانه، تعلیم و تربیت صحیح را برای کمال انسانها واجب می داند. چون از ذات کمال مطلق، تعلیم و تربیت صحیح سریان می نماید. تا این انسان به توسط تعلیم و تربیت الهی، خود را به صورت خلیفه خدا در آورد.

از این رو، ارزش حضرت آدم، به عنوان خلیفه الهی، همان تعلیم و تربیتی بود که در بستر عقل، از نفخه روح الهی شکل گرفت (نفخت فی من روحی) تا اینکه عقل، در بستر روح و نفس، مبنایی برای تعلیم و تربیت شود؛ لذا انسان در این تعامل، از قبایح دوری گزیند و به سوی تربیت عقلانی حرکت نماید. خداوند به عنوان اولین مربی حکیم، به صورت ولایت تکوینی و تشریحی به او علم آموخت؛ «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». ذریه آدم نیز، از این نوع تعلیم و تربیت، به دور نبوده است؛ پیامبر اسلام، به عنوان آخرین پیامبر الهی، فرستاده شد تا تعلیم و تربیت الهی را تحت عنوان ولایت تشریحی، متذکر شود «انما انت مذکر» زیرا در تذکر دادن، نسیانی صورت گرفته که باید به او آیات الهی تلاوت گردد، به دنبال آن، تزکیه، تعلیم و تربیت شود. «یتلو علیهم و یزکیهم...». می توان از «خداشناسی» به عنوان اولین برنامه تعلیم و تربیت دینی یاد کرد؛ زیرا او اولین معلم و منبع کمال است؛ از نظر قرآن و روایات، انسان در عالم ملکوت (عالم ذر یا الست) (سوره روم: آیه ۳۰؛ نهج البلاغه؛ خطبه اول) و ملک (انما انت مذکر، سوره غایشه، آیه ۲۱، قولوا لا اله الا الله تفلحوا)، با خدا آشنا شد. (الکافی، ۱۴۰۷، ج ۱: حدیث ۱۷، ۱۲) از این رو، فرمان به تعلیم و تربیت دینی می شود. عقل، این فرمان را شنید و به دیده منت نهاد؛ خدا نیز او را با وزیر خیر و ۷۵ سرباز دینی همراه ساخت؛ اما در مقابل، جهل نافرمانی کرد و او را با وزیر شرّ و سربازان او همراه کرد تا بلکه انسان به توسط عقل و سربازان او به کمال نهایی برسد. در مقابل دوری از خدا و تربیت دینی، شقاوت نهایی او را به همراه دارد. پس، اولین شرط کمال نهایی عقل، خداشناسی و خدا گرای است. امام سجاد (ع) این عدم خداشناسی و خدا گرای را، ضلالت عقل می داند (صحیفه سجاده: دعای ۲۸). از سویی عقل، به

<sup>7</sup> - وجه ملکوتی، نهج البلاغه خطبه ی ۱، وجه ملکی: مثلاً هدف از بعثت انبیاء تعقل خداست. يَا هَشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

علم اولی و ابتدایی، در درک تعلیم و تربیت الهی و غیر الهی، عجین گشته است؛ قرآن در این باره می‌فرماید: «فالمهما فجورها و تقواها» ما خوبی و بدی را در نفس او الهام نمودیم. از این رو عقل و جهل از مصادیق این خوبی و بدی باخبر هستند؛ لذا یکی از ویژگی‌های نفس، عقلانیت او است. عقل باید در تمییز و گرایش خوب و بد، خوب را به عنوان کمال نهایی خودش انتخاب نماید. یکی از مصادیق خیر اعلی، خداشناسی است. زمخشری منظور از الهام فجور و تقوی را فهماندن و تمییز دادن معنا نموده است. «معنی إلهام الفجور و التقوی: إلهامهما و إعقالهما و أن أحدهما حسن و الآخر قبیح، (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۷۶۰). به عبارتی عقل نسبت به خوبی‌ها و بدی‌هایی که برای آن بذاته و به صورت بالقوه عجین شده است به نوعی، «دیگر آگاهی» پیدا نموده است؛ یعنی عقل علم به خوبی‌ها و بدی‌ها دارد؛ از این رو، نسبت به آن‌ها اثر انفعالی پیدا می‌نماید؛ به گونه‌ای که وقتی عقل با افعال (اخلاق و تعلیم و تربیت) و اعیان قبیح، رو به رو می‌گردد، از آن منزجر می‌گردد؛ در این راستا برخی عقول نیاز به تذکر و یادآوری ندارند؛ ولی برخی نیاز به تذکر دارند. صورت اول را انسان‌ها و مریبان کامل که پیامبران و اولیای الهی هستند به عنوان عاقل بالفعل و تام، تشکیل می‌دهند و صورت دوم را عاقلان بالقوه به عهده‌دارند؛ اینان باید تحت تعلیم و تربیت مریب عاقل تام قرار گیرند. این وجه تعلیم، چیزی جز یادآوری نیست. همچنین می‌توان گفت؛ عاقلان، همان عالمان با عمل هستند. هدف مریبان حقیقی این است که عقل را با سربازان آن همراه نموده و از جهل و سربازان آن دور نمایند. در حدیث، جنود عقل و جهل آمده است، از سویی منابع اطلاعاتی از جمله فطرت، وجدان و وحی، می‌توانند نقش کمکی و جهت‌دهی را در او ایجاد نمایند. پس، عقل در نوع خود به صورت بالفعل و بالقوه از یک نوع آگاهی و علمی برخوردار گشته است که با دیدن افعال خوب و بد، عکس‌العمل نشان داده و به تمییز خوب و بد پرداخته است. از این رو، در تعلیم و تربیت، عقل، نقش اول را به عهده دارد که عاقل تام،

به تربیت عاقل بالقوه، می‌پردازد و این چیزی جز در سایه علم و بینش اتفاق نمی‌افتد.

۳- همچنین می‌توان ماهیت عقل و کارکرد آن را، در کلام حضرت امام کاظم (ع) در روایت «اهل عقل و فهم» جستجو نمود؛ در این روایت، امام (ع) برخی آیات قرآن کریم را بیان داشته‌اند که به نظر می‌رسد ایشان، عقل و کارکرد آن را در بُعد فهمیم بودن، دراکه و عامله بودن، تمیز حق از باطل، یادآور شده‌اند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، حدیث ۱۲: ۲۰-۱۴).

۴- قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) بقوله: «ما كسب أحد شيئاً أفضل من عقل يهديه إلى هدى أو يرده عن ردى». راغب اصفهانی می‌گوید که عقل مطرح شده در این خصوص به معنای «علمی است که مفید فائده برای انسان به وسیله آن قوه که عقل هست می‌شود». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸). طریحی هم با ذکر همین حدیث به این معنا اشاره کرده است. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۵، ۴۲۶) و در نظر هر دو اندیشمند، این عقل به نام «عقل مسموع» خوانده شده است.

۵- وَقَالَ (ع) «لَا عُدَّةَ أَنْفَعُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا عَدُوٌّ أَضَرُّ مِنَ الْجَهْلِ». (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۰۴). در این روایت گویا عقل مرادف با علم تلقی شده است؛ از عقل به عنوان رفیق و دوست یاد می‌شود که موجبات نفع بشر را در دنیا و آخرت می‌رساند؛ در مقابل، جهل به عنوان دشمن وی محسوب می‌گردد و موجبات ضرر او را فراهم می‌نماید؛ از این رو، در تعلیم و تربیت دینی، اول چیزی که برای معلم و متعلم حائز اهمیت است؛ مقوله شناخت (یادگیری) علمی و عملی است. در آخر اجرایی کردن این شناخت است تا به مرحله تربیت برسد. در غیر این صورت، اطلاق نفع کامل نخواهد شد.

۶- وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) «أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا... إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّزَوُّدَ لِسُكْنَى الْقُبُورِ وَ

التَّأَهُبَ لَيَوْمِ النَّشُورِ». (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۴۵). در این روایت به علامات عقل اشاره شده است؛ یعنی انسان باید حسن و قبح دنیا را توسط عقل خود سبک و سنگین کند؛ و دل به دنیا نبندد؛ و او فرق بین دنیای زودگذر (فانی) و دنیای خلود (باقی) را درک کند و عمل به مقتضای آن کند. از علامت معلم و متعلم یاد دادن و آموختن حقیقت دنیا و آخرت و نقش تربیتی آن در رفتار و کردار و روح متعلم است.

۷- وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ وَالْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي». (همان: ۵۹). در این روایت از عقل به عنوان راهنمای خیر یاد شده است؛ یعنی برای اینکه بتوانیم از خیر در مقوله نظری و عملی بهره‌ای به دست آوریم، نیازمند به وجود عقل است و اگر جایی را هم که خیر است راهنمایی به آن نشده، سوار بر مرکب عقل نشده‌ایم بلکه سوار بر مرکب هوای نفس گشته ایم.

۸- الإحتجاج فی خبر ابن السکیت «قَالَ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ فَقَالَ الرِّضَا (ع) الْعَقْلُ تَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَتُصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَتُكَذِّبُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، باب ۴: ۱۰۷).

در این روایت از عقل به عنوان حجت بر بندگان و معیار شناسایی «صدق» و «کذب» در بعد نظری و عملی یاد شده است. همچنین در باره حجیت عقل در روایت دیگری از امام کاظم (ع) نقل شده که فرمودند: «خداوند برای مردم دو حجّت قرار داد یکی حجّت ظاهر و دیگری حجّت باطنی؛ حجّت ظاهری همان انبیاء امامان معصوم و حجّت باطنی همان عقول مردم است». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، حدیث ۱۲: ۱۷)، هر چند در صدر روایات اخیر، هدف از بعثت انبیاء را دعوت بندگان به تعقل درباره خداوند می‌داند. به نظر می‌رسد این اولین مرتبه یادگیری یک متعلم از سوی مربی خود باشد. امام علی (ع) یکی از تربیت‌های انسان را

اطاعت پذیری او می داند به نحوی که این اطاعت جعل شده از سوی خدا است، چیزی که به عنوان خالق و عبد قلمداد می گردد.

تربیت پذیری انسان در مرحله ی شناخت و عبادت خدا به وسیله عقل اوست، چنانچه امام علی (ع) می فرماید: «...لکنه سبحانه جعل حقه علی العباد أن یطیعوه...» (نهج البلاغه: خطبه ۲۰۷) لذا تعلیم و تربیت در اسلام بر اساس عقل نظری و عملی، باید ابتدا در حوزه خداشناسی و خداپرستی اتفاق بیفتد.

۹- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، باب ۴: ۱۰۷)، در این روایت، عقل به معنای درک و فهم و علم، مطرح شده است. از این رو در تعلیم و تربیت مربی باید ظرفیت و مراتب و شیوه تعلیم و تربیت را ملاحظه نماید.

۱۰- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ «مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، حدیث ۳، ۱۱)، در این حدیث شریف به کارکرد و اقسام عقل در مقوله «عقل نظری و عملی» اشاره شده است. در این خصوص می توان گفت: دلالت مطابقی این روایت به بُعد عملی عقل اشاره دارد نه عقل نظری؛ بلکه بُعد نظری آن را باید از دلالت التزامی آن فهمید؛ زیرا در پی هر عملی، شناختی محقق است؛ همان گونه که در روایت ذیل، پشت پرده اطاعت و عمل را علم می داند که این علم به سبب عقل حاصل می شود؛ مانند حدیث امام باقر (ع) فرمودند: يَا هِشَامُ نَصَبُ الْحَقِّ لِبِطَاعَةِ اللَّهِ وَ لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَ لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، حدیث ۱۲: ۱۶).

۱۱- روایت «التوودد [دوست داشتن] نصف العقل». دوست داشتن نصف عقل است. طریحی در این باره گفته است که این حدیث اشاره به عقل عملی دارد.

(طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۲۷) روایت به ما می‌گوید که تعلیم و تربیت صحیح و ناصحیح می‌تواند انعکاس دهنده میزان و مراتب عقل او باشد.

۱۲- در روایت دیگری عاقل و اوصاف آن را این‌گونه بیان می‌دارد: «عاقل را کسی می‌داند که حلالش از شکر باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نگردد؛ و عاقل‌ترین فرد را کسی می‌داند که در برابر حق متواضع باشد. نیکوترین را از حیث عقل کسی می‌داند که عالم‌ترین به امر خدا باشد و کامل‌ترین فرد را از حیث عقل کسی می‌داند که درجه آنان در دنیا و آخرت رفیع بودن باشد. ویرانی عقل را به سبب آرزوهای طولانی و کلام‌های بی‌مغز و شهوات می‌داند. در این صورت، هوای نفس به او کمک می‌کند تا عقل او ویران شود؛ ویرانی عقل، مصادف خواهد بود با ویرانی دین و دنیایش. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، حدیث ۱۲: ۱۷).

البته در برخی روایات، عقل در مقابل حُموق به کار برده شده است. (همان: ۱۶) در حدیث عقل و جهل «فهم» جزء سربازان عقل در مقابل «حُموق» که از سربازان جهل است قرار دارد. (همان: حدیث ۱۴ و ۲۱) و «علم» جزء سربازان عقل مطرح شده است.

#### ۴- نتیجه

از مجموع مباحثی که مطرح گشت به نظر می‌رسد؛ بتوان از عقل به عنوان، عقل دینی یا الهی در مقابل عقل غیردینی یا بشری صرف (مختلط با هوی نفس) یاد کرد؛ زیرا بنا بر استعمال لغت، روایات و قرآن، عقل در مقابل جهل و حماقت، واقع می‌شود. می‌توان گفت در وجه نام‌گذاری عقل بشری، تسامح و مجاز صورت گرفته است؛ از این رو، در ماهیت تعلیمی و تربیتی عقل دینی و غیردینی، تفاوتی مبنایی وجود دارد؛ زیرا عقل بر خلاف جهل، تمایل به خیرات نظری و عملی نشان داده و نسبت به تعلیم و تربیت قبیح اثر بازدارندگی دارد؛ بعلاوه

روایات از خیر و شر به عنوان وزیران عقل و جهل یاد می کند؛ از سوی آنان در حوزه تعلیم و تربیت، سربازان خود را برای عقل و جهل، بسیج می نمایند؛ تا ما با دوگانگی تربیت روبرو گردیم؛ زیرا در بازشناسی عقل، به دو گونه تعلیم و تربیت و دو مبدا و منتها، دست می یابیم؛ یکی الهی، دیگری شیطانی؛ اولی در دست عقل و خدا و دیگری در دست هوای نفس و شیطان است.

### منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه

صحیفه سجاده

- ابن فارس، أحمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی - قم، چاپ: اول.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر - بیروت، چاپ: سوم.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم.
- ابن سینا، ۱۳۷۵، الاشارات و التنبیها، ج اول، نشر البلاغة، قم.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۵، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ ق، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، الشریف الرضی - قم، چاپ: اول.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات ألفاظ القرآن، دار القلم - الدار الشامیة - بیروت - دمشق، چاپ: اول.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، چاپ سوم.

شیرازی، قطب‌الدین، ۱۳۶۹، **درة التاج**، به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوة، تهران: انتشارات حکمت.

خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، **شرح الاشارات و التنبیها**، قم: نشر البلاغة.  
طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.

طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، **مجمع البحرین**، تهران: مرتضوی.  
عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ق، **الفروق فی اللغة**، دار الآفاق الجديدة - بیروت.

فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، **کتاب العین**، قم: نشر هجرت.  
فارابی ابونصر، ۱۴۰۵ ه ق، **فصول منتزعه**، تحقیق و تصحیح و تعلیق: فوزی نجار، چاپ: دوم، تهران: المكتبة الزهراء.

فارابی، ابونصر، ۱۴۰۵ ه ق، **الجمع بین رأی الحکیمین**، مقدمه و تعلیق از البیر نصری نادر، تهران: انتشارات الزهراء.

فیومی، احمد ابن محمد مفری، بی تا، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**، قم: چاپ اول.

قرشی بنایی، علی اکبر، ۱۴۱۲ ق، **قاموس قرآن**، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ ششم.  
کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ ق، **الکافی** (ط - الإسلامیة)، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.

مفید، ۱۴۱۳ ق **أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات**، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، کنگره شیخ مفید، قم.

مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ ق، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، ۱۱۱ جلد، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۳ ق، **جامع السعادات**، نجف: مطبعة النجف، الثالثة.

نراقی، ملّا احمد، ۱۳۷۷، **معراج السعاده**، چاپ پنجم، قم: هجرت.